

کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در بستر کدام سیاست.

نگاهی به خیزش انقلابی مردم ایران پس از یک سال!

در تاریخ ۱۱ و ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰ به دعوت "میز کتاب" آمستردام، یک جلسه سخنرانی و بحث آزاد با عنوان فوق، در محل میز کتاب برگزار شد. در این نشست، نمایندگان چریکهای فدایی خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، اتحاد فداییان کمونیست، حزب کار ایران (توفان) و شورای سوسیالیستهای مسلمان شرکت داشتند و سخنرانان در مدت ۲ روز ضمن طرح دیدگاه های خود به پرسشهای حاضرین در جلسه نیز پاسخ دادند. آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق جنگیز قبادی فر از طرف چریکهای فدایی خلق ایران در این جلسه می باشد که برای اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" در اینجا درج می گردد.

کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در بستر کدام سیاست

و نگاهی به خیزش انقلابی مردم ایران پس از یک سال!

با درود به همه دوستان و رفقای حاضر در جلسه، و با تشکر از رفقای میز کتاب برای این که با زحماتشون امکان برگزاری چنین جلسه ای رو فراهم کردند. اجازه بدین در ابتدا یاد و خاطره سترگ هزاران تن از زندانیان سیاسی مبارز و بویژه کمونیستهای رو که در جریان قتل عام تابستان سال ۶۷ توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی اعدام شدند و جانشون رو در راه آزادی و بهروزی مردم ایران فدا کردند یکبار دیگر گرامی داریم. و بر تداوم راه و حقانیت تاریخی آرمانهای آن عزیزان تاکید کنیم. بدون شک درخت تنومند انقلاب رهایی بخشی مردم ما بدون مبارزات و فداکاریهای های عزیزان آن نسل خونین به پاخاسته هیچگاه از چنین طراوت و هیبتی که در جریان خیزش توده ای اخیر دیدیم برخوردار نبود.

بدون شک تاریخ حیات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مشحون از جنایات گوناگون بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم ماست. اما قتل عام هزاران تن از زنان و مردان ما در یک فاصله کوتاه در آن تابستان خونین یکی از برجسته ترین آن جنایات ضد خلقی ست. در جریان این جنایت از پیش سازماندهی شده به فرمان خمینی جلال، کاربدستان حکومت با گسیل "هیات های مرگ" به سیاهچالها با قاطعیت و شقاوت تمام، یک حمام خون بزرگ براه انداختند. در این کشتار نه تنها هزاران تن از جوانان اسیر و دریند، حتی آنها که دوره محکومیتشان تمام شده بود به تیغ جلاّد سپرده شدند، بلکه دامنه قتل عام به خارج از زندانها هم کشیده شد. تعداد زیادی از زندانیان سابق نیز که ظاهرا آزاد شده بودند، پیشمرگانی که با دریافت امان نامه به زندگی عادی خود مشغول بودند، از خانه و خیابان و محل های کار ربوده شده و به کام مرگ فرستاده شدند. دژخیمان جمهوری اسلامی حتی جایی که جوخه های اعدام و چوبه های دار پاسخگوی انبوه زندانیان نبود، با آتش زدن زندان و سوزاندن زندانیان (زندان رشت) و بکارگیری شیوه های غیر قابل تصور دیگر چنان جنایاتی را آفریدند و "گورستانها چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است....." (به قول شاعر مردم، زنده یاد احمد شاملو). این جنایات وحشیانه در آن زمان با سکوت بیشمارانه و کامل رسانه های امپریا لیستی و مترجیعین رنگارنگ روبرو شد و نشان داده شد که شعارهای سرمایه داران جهانی در باصطلاح دفاع از "حقوق بشر" و "دمکراسی" ناچه حد فریبکارانه است و آنها برای حفظ نظام وابسته و ارتجاعی خویش در ایران از هیچ رذالتی فروگزاری نمی کنند.

اکنون با وجود گذشت ۲۲ سال از آن جنایت تاریخی، (بربستر مبارزات و افشاگریهای خانواده های آن جان باختگان و نیروهای انقلابی) برغم تصور حاکمین، ننگ آن جنایت از حافظه تاریخی توده ها پاک نشده است. برعکس سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بویژه اصلاح طلبان حکومتی به طور فزاینده با پرسشهای نسل جوان

مبارزی روبرو هستند که در زمان ارتکاب این جنایت یا کودکی بیش نبوده اند و یا هنوز دنیا نیامده بودند. در نتیجه مجبورند با دروغگویی و دنائت تمام به حربه "من که زندانیان نبودم" و "دولت بی اطلاع!!! بوده" و ... چنگ بزنند، و می کوشند تا با کمک جیره خوارانی نظیر دار و دسته فرخ نگهدار و اصلاح طلبان حکومتی تقصیر این جنایت فاشیستی را صرفا به گردن آمر رسمی جنایت یعنی خمینی جلاد بیاندازند و دستان خون آلود و نقش خود به مثابه یکی از تصمیم گیرندگان و عاملان این فاجعه را در انظار توده ها بیوشانند. (در این رابطه نظر رفقا و دوستان رو به پاسخ موسوی تبهکار در دانشگاه بابل به سوال یکی از دانشجویان جلب می کنم که هنگامی که از او در مورد قتل عام سال ۶۷ در زمان نخست وزیریش پرسید بیشرمانه مدعی شد که او "زندانیان" نبوده و و به این ترتیب نباید در مورد این جنایت تاریخی در زمان صدارتش مورد سوال قرار بگیرد! و به این ترتیب اوج ماهیت ضد خلقی خود را به نمایش گذارد) درست به همین دلیل است که با وجود گذشت بیش از ۲ دهه از این جنایت، پاسخ به این سوال که کدام دلایل مشخص سیاسی - اقتصادی و چه نیازی حکومت را به ارتکاب به چنین جنایتی واداشت و اصولا فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در خدمت به پیشبرد چه اهداف مادی و منافع مشخص طبقاتی صورت گرفت از یک اهمیت خاص مبارزاتی بویژه در نزد نسل جوانی برخوردار است که در ادامه راه و آرمانهای بخون خفتگان قتل عام سال ۶۷ در یکسال اخیر زمین را در زیر پای سران جنایتکار جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته ای لرزاندند و ناقوس مرگ محتوم آنها را به صدا درآوردند.

واقعیت این است که در مقطع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ رژیم جمهوری اسلامی که تا آن زمان به مدت ۸ سال مردم ما را گوشت دم توپ یک جنگ امپریالیستی و ارتجاعی با عراق کرده بود، بدلیل رشد انفجار آمیز نارضایتی توده ها بر علیه جنگ و نابسامانیهای موجود و آگاهی به عدم قدرت بسیج ماشین جنگی اش برای تداوم جنگ، مجبور شده بود تا "جام زهر" را نوشیده و به شکل فضاحت باری به پایان جنگ رضایت دهد. در آن شرایط، دیکتاتوری حاکم که تمامی مطالبات توده ها و اداره امور جامعه را با "جنگ" و مسایل آن سازمان داده بود به شدت از اوج گیری خشم توده ها و سرریز شدن آن بخاطر مصایب اقتصادی - اجتماعی هلاکت بار ناشی از جنگ و بالنتیجه تعمیق و رادیکالیزه شدن جنبش توده ای بیمناک بود. از سوی دیگر سران حکومت همانطور که خود اعتراف می کردند با اعلام "دوره بازسازی" پس از جنگ در صدد ایجاد تسهیلات هر چه بیشتر برای تامین امنیت به منظور سرمایه گذاری انحصارات و کمپانیهای امپریالیستی ای بودند که برای غارت هر چه فزونتر کارگران و خلقهای تحت ستم و منابع آنان دندان تیز کرده بودند. در نتیجه، "پاکسازی" زندانها - بویژه در شرایط رشد مقاومت زنان و مردان دربند که پس از پایان دوره تواب سازی هر روز بر ابعاد مبارزات و مقاومتهای آنها در سیاهچالها افزوده می شد- یکی از گامهای اساسی مورد نیاز رژیم به منظور "بازسازی" نظام ارتجاعی سرمایه داری در شرایط پس از جنگ بود. با توجه به این نیاز نظام ارتجاعی بود که گردانندگان رژیم از هر دو جناح باصطلاح محافظه کار و معتدل، چاره را در قتل عام مبارزین در بند یافتند و کوشیدند تا با ایجاد فضای مرگ و رعب و وحشت در جامعه در جلوی مبارزات رشد یابنده توده ها سد بزرگی را ایجاد کرده و زمینه را برای پیشبرد برنامه های استثمار گرانه و ظالمانه نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هر چه بیشتر آماده کنند. سران جمهوری اسلامی با این شقاوت کوشیدند تا با نابودی فیزیکی نسلی از جوانان مبارز پرورده شده در جریان قیام و حل مساله زندانیان سیاسی به خیال خام خود به جنبش توده ها پایان دهند و سکوت گورستان را در جامعه تحت سلطه ما برقرار سازند. قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ با چنین اهدافی صورت گرفت.

بدون شک این جنایت دولتی یک ضربه محکم به جنبش انقلابی توده های مبارز ما بود. اما واقعیت این است که تصور سران جمهوری اسلامی مبنی بر درهم شکستن مبارزات توده ها و رویای برقراری "جزیره ثبات" از طریق کشتار و سرکوب مردم تصویری بی پایه و پوچ بود. این درست است که اعمال دیکتاتوری و سرکوب طبقات ستمکش توسط طبقات استثمارگر حاکم ممکن است مبارزه حق خواهانه استثمارشوندگان را کند و یا تضعیف

سازد اما از آنجا که نیروی محرکه مبارزات توده ها همانا رشد دائم التزاید تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ما ست چیزی نگذشت که سیاهچالهای خالی رژیم جمهوری اسلامی از نسل جدیدی از زندانیان سیاسی پر شد و موج نوینی از شورشها و مبارزات توده ای گریبان دیکتاتوری حاکم را گرفت. شورشهای توده ای زحمتکشان در اسلامشهر، اراک، قزوین، مشهد و شیراز و اعتصابات دلیرانه کارگران شرکت نفت و کفش ملی و ... به تشدید مبارزه در سطح جامعه منجر شد و سرانجام تداوم مبارزات مردم بویژه نسل جوانی که جای مبارزین قتل عام شده سال ۶۷ را گرفته بود، بر بستر بحرانهای دائم التزاید اقتصادی-سیاسی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و مصالح این نظام چه در صحنه بین المللی و چه در صحنه داخلی منجر به ایجاد تغییراتی در سطح هیات حاکم جمهوری اسلامی و روی کار آوردن خاتمی فریبکار و دار و دسته اش زیر نام "اصلاح طلبان" در ایران شد که می کوشیدند با حمایت آشکار و وسیع امپریالیستها عمر نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی را هر چه درازتر سازند. اما قیام دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸ و سرکوب وحشیانه و خونین آن توسط دولت خاتمی فریبکار، شکست این پروژه و رسوایی افسانه اصلاح طلبی در چارچوب یک دیکتاتوری مطلق العنان به مثابه روینای ذاتی نظام سرمایه داری ایران را به نمایش گذارد و بار دیگر پژواک گر آرمانهای حق طلبانه و راه انقلابی بخون خفتگان جاوید سال ۶۷ برای سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و دموکراسی در جامعه تحت سلطه ما شد.

اکنون در شرایطی که بیش از ۲ دهه از این جنایت خونین می گذرد ما شاهدیم که در یکسال گذشته موج نوین ولی بزرگتری از انفجار مبارزات حق خواهانه توده ها، با استفاده از فرصتی که فضای انتخاباتی جمهوری اسلامی در سطح جامعه موجد آن شد جامعه تحت سلطه ما را درنوردید. این جنبش عظیم باعث تکانهای عظیم در جامعه ما شد که در طول ۳۰ سال گذشته بی سابقه بود. میلیونها تن از مردم تحت ستم به خیابانها ریختند و با مارچ شور انگیز و شعارها و اقدامات مبارزاتی رادیکال خود در طول قریب به یکسال خواب خوش را از سران حکومت ربودند و صدای خرد شدن استخوانهای فرتوت این رژیم استثمارگر و سرکوبگر را به گوش همگان رساندند. این خیزش عظیم قبل ازهرچیز تحولات جاری در اعماق جامعه تحت سلطه ما را به نمایش گذارد و یک نسل جدید از جوانان مبارز و انقلابی که به تدریج پس از قتل عام سال ۶۷ در چارچوب خود نظام حاکم آفریده شده بودند را به لحاظ مبارزاتی پروراند و به جلوی صحنه راند. دختران و پسران جوانی که با دلاوریه و فداکاریهایشان قدرقدرتی دیکتاتوری حاکم را به سخره گرفتند. نسلی که بخش کوچکی از فداکاریها و دلاوریهایشان در برخورد با مزدوران رژیم را در خیابانها دیدیم. به جرات می توان گفت که اگر نسل کشی وحشیانه نسل انقلابی سال ۶۷ به منظور پایان دادن به یک دوره از مصافهای انقلابی بین خلق و ضد خلق صورت نگرفته بود، عروج نسل جدید جوانان انقلابی در صحنه جامعه نویدگر آغاز یک دوران پر تلاطم تر و امیدوار کننده تر مبارزاتی می شد. نسل انقلابی ای که با ترنم دوباره آهنگ "سر اومد زمستون" خود پیش از هر چیز ناقوس مرگ تمامی تلاشهای دستگاه های گفتمان سازی و تولید اندیشه مرتجعین حاکم را به صدا درآوردند. همان دستگاه هایی که در سالهای اخیر از باصطلاح "ناامیدی" و "فقدان آرمان" در نزد این نسل و "بی علاقهگی" آنان به "انقلاب" و به مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه داد سخن می دادند.

خیزش اخیر توده ها به مانند هر مساله عظیم اجتماعی دیگر، اپوزیسیون جمهوری اسلامی را نیز بطور طبیعی تکان داد و باعث ایجاد سوالات جدید و پاسخها و تحلیل های متفاوتی در میان طیف اپوزیسیون شد. از طیف سلطنت طلبان و سبزه های وابسته به نظام ارتجاعی حاکم و مجاهدین که بگذریم، این خیزش مسایل مبرمی همچون تعریف و تحلیل از جنبش عظیم توده ها و به این اعتبار چگونگی برخورد و حد شرکت نیروهای طیف

مدعی سرنگونی جمهوری اسلامی در این جنبش را در مقابل همگان قرار داد و به این ترتیب ما شاهد شکل گیری و نضج یابی دو شیوه و متد برخورد در ارتباط با تحلیل از خیزش اخیر بودیم.

از یک سو جریانات و افرادی هستند که رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر جنبش توده ها را می پذیرند. یعنی کارشان را از آنجا شروع میکنند که تبلیغات رژیم و حامیانش تمام کرده اند. بخشی از نیروهای این طیف خیزش میلیونی توده ها را زائده صف بندی دو جناح مختلف هیات حاکمه جمهوری اسلامی جلوه داده و با تاکید بر ماهیت بورژوازی هر دو این جناح ها آن را "ارتجاعی" خواندند. در حقیقت، آنها مدعی شدند که یکی از عظیم ترین خیزش های اجتماعی در طول حیات جمهوری اسلامی ربطی به منافع توده ها ندارد. مدافعین این تفکر، با استناد به برخی صداهاپی که از درون خود جامعه تحت سلطه ما بلند می شد، حتی به استدلالات این چینی نیز متوسل می شدند که گویا تحولات جاری انعکاس نبرد بین "آقا زاده های" وابسته به جناح های مختلف و بطور مشخص وابستگان خامنه ای و رفسنجانی ست که برای تعیین جانشین پس از خامنه ای به جان هم افتاده اند! یکی از تاکیدات این گروه این بود که طبقه کارگر ایران هم آگاهانه با فهم ماهیت ارتجاعی این جنبش برای آن که همچون دوران قیام به بورژوازی سواری ندهد اصولا در این جنبش ارتجاعی شرکت نکرده است!

در واقع نیروهایی که به این شیوه با جنبش توده ای اخیر برخورد می کنند، نقطه عزیمت خود را بر ادعاهای بوقهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی و امپریالیستها قرار داده اند و با قبول تبلیغاتی، که رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر این خیزش را تبلیغ می کرد کارشان را پیش می بردند. بدیهی ست که با قبول چنین تحلیلی دیگر نه تنها ضرورتی برای شرکت نیروهای متعلق به تفکر فوق در این جنبش که ارتجاعی خوانده می شد وجود نداشت بلکه تلاش مدافعین این تفکر بر تحریم جنبش انقلابی و هر حرکت مبارزاتی ای استوار می شد که در حمایت از خیزش توده ها در خارج کشور سازمان می یافت.

در این میان نیروهای دیگری هم موجود می باشند که همواره روی مرز بین انقلاب و ضد انقلاب حرکت کرده اند. در اینجا نیز آنها در حالی که خود را متعلق به سبزه ها نمی دانند و حتی ادعای چپ بودن دارند ولی درست مانند گروه اول ادعای رهبری دار و دسته موسوی بر جنبش توده ای را پذیرفته اند. این نیروها با توجیهاتی نظیر این که حرکت تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی، جنبش توده هاست و مردم تحت رهبری موسوی و کروبی بر علیه دیکتاتوری به میدان آمده اند، دنباله روی خود از اصلاح طلبان حکومتی را تئوریزه کرده و به بهانه های مختلف زیر پرچم کروبی و موسوی سینه می زنند. این دسته هرچند شعارها ی متفاوت از سبزه ها مطرح می کنند، ولی به انحاء مختلف با شعار نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته که خواست قلبی اصلی توده هاست مخالفت می کنند. ویژگی مشترک همه این جریانات همانا این نکته اساسی ست که آنها موضع گیری خود را نه بر اساس بررسی و توجه به واقعیت بلکه با حساسگری های ذهنی و تحت تاثیر تبلیغات فریبکارانه دشمنان مردم اتخاذ کرده اند.

در مقابل شیوه برخورد اول که یک شیوه برخورد غیر واقعی با جنبش توده ها ست طیف دیگری وجود دارد که رسیدن به حقیقت را از بررسی واقعیات عینی شروع می کنند. مدافعان این شیوه برخورد معتقدند که خیزش توده های میلیونی یک جنبش خودبخودی توده ای با شرکت تمامی اقشار و طبقات تحت ستم ایران بود که نیروهای ضد خلقی امکان نفوذ در آن را یافتند. این یک جنبش فاقد رهبری بود که تحت فشارهای ناشی از ۳۰ سال ظلم و جور و سرکوب مداوم رژیم جمهوری اسلامی در یک موقعیت خاص سرباز کرد و در جریان خویش چه

با سردادن شعارهای ضد نظام و رژیم ارتجاعی حاکم و چه با توسل به شیوه های قهرآمیز و رادیکال مبارزاتی در روزهای اوج، خواست دیرینه مردم ما برای آزادی و دموکراسی را فریاد زد. و بالاخره با فروکش کردن امواج این جنبش، دستاوردهای مبارزاتی گرانمایی را از خود بجای گذارد که توجه به آن ضامن پیشرویهای آینده است. چریکهای فدایی خلق ایران از ابتدای طغیان خیزش توده ای، مدافع چنین نظرگاهی بوده و هستند و من در ادامه بحث زوایای بیشتری از این نظر را باز خواهم کرد.

حال که مشخصه های اصلی تفکرات مختلف در ارتباط با ماهیت جنبش توده ها را برشمردم با اجازه شما می خواهم تا به برخی از داده ها و استدلالاتی که مدافعین تفکر ذهنی گروه اول دستگاه تحلیلی خود را بر پایه آنها استوار کرده اند بپردازم و نادرستی و عدم انطباق اونها رو با استناد به خود واقعیات عینی نشون بدم

الف) مساله قایل شدن رهبری اصلاح طلبان حکومتی و بطور مشخص دار و دسته موسوی برجانبش توده ها.

یکی از تمهای تبلیغاتی بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی بویژه در خارج کشور اشاعه این توهم بوده که جنبش عظیم توده ها که به بهانه تقلب در انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد به طور متشکل و یک پارچه تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی یعنی دار و دسته موسوی-کروبی و با خواست حداکثر ابطال نتایج انتخابات تقلبی ریاست جمهوری حرکت کرده است. این ادعا در شرایطی مطرح می شه که اولاً حتی خود اصلاح طلبان از خاتمی و موسوی گرفته تا سایر احزاب باصطلاح اصلاح طلب بارها در جریان این خیزش با استیصال فریاد زده اند که این جنبش "خود جوشه" و ما "رهبر" این جنبش نیستیم. جدا از موسوی و خاتمی، محسن آرمین از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با صراحت در این زمینه گفته است که اعتراضات بعد از انتخابات ۲۲ خرداد حرکتی "خود جوش" و بدون "سازماندهی" بوده است و نباید آنها را به حساب "تصمیمات و طراحی های این یا آن حزب" اصلاح طلب گذاشت. او در مصاحبه با نشریه اعتماد می گوید "نه در مورد شعار ها و نه در مورد حضور مردم در خیابان ها احزاب اصلاح طلب هیچ نقش جدی نداشته اند" در ثانی اگر همین ادعا رو بخوایم بر بستر پراتیک اتفاق افتاده در جریان خیزش اخیر بررسی کنیم آیا نباید از کسانی که چه بخاطر تعلق خاطر و طرفداری از "رهبری" موسوی-کروبی بر جنبش توده ها و چه بخاطر ضدیت با آنها و ارتجاعی خوندن جنبش این ادعا را پایه حرکت خودشون قرار دادن بپرسیم که مگر شرط اصلی رابطه بین رهبران یک جنبش با رهبری شوندگان، همانا تبعیت رهبری شوندگان از شعارها و رهنمودهای رهبری و از آن مهمتر اجرای آن رهنمودها در صحنه عمل نیست؟ اگر این واقعیت بدیهی رو بپذیریم اون موقع باید پرسید این چه جور رهبری است که بار ها و بارها با استیصال به دنبال توده ها می دود و اطلاعیه صادر می کند که "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر" و خود را پیرو و متعهد به "ولایت فقیه" و بازگشت به دوران طلایی خمینی جلاد معرفی می کند و از آنها می خواهد که شعارهای ساختار شکنانه ندهند ولی توده های تحت رهبری او با فریادهای مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر اصل ولایت فقیه پاسخ این رهنمود را می دهند و با هلهله و شادی عکسهای خمینی و خامنه ای را می سوزانند؟ این چه رهبری ایست که رهنمود می دهد "نیروهای بسیجی"، "پاسدار" و "ارتشی"، "برادران" ما هستند و در مذمت "قهر و خشونت" اطلاعیه صادر می کند در حالی که توده ها با حمله و خلع سلاح آنها و آتش زدن قرارگاه های این مزدوران به ندای باصطلاح رهبری خود "لبیک" می گویند؟ و بالاخره این چه رهبری ای است که هر چه می گفت و می گوید توده های تحت باصطلاح رهبری او درست برخلافش را انجام می دهند؟ اتفاقاً بر خلاف این القائات، رجوع به خود روند عینی جنبش در طول قریب به یکسال و بررسی فعالیتها، شعارها و اشکال مبارزاتی ای که مردم ما به آنها دست یازیدند کاملاً در تخالف با شعارها و خواستههای امثال موسوی و کروبی بود.

از طرف دیگر ما می‌دونیم که شرط اعمال رهبری بر یک جنبش توده‌ای برخورداری از درجه معینی از تشکل و سازماندهی است. ولی در جامعه تحت سلطه ما اصولاً نظام سرمایه‌داری حاکم تاریخی (چه در زمان شاه و چه جمهوری اسلامی) با اعمال یک دیکتاتوری عریان به مثابه روبنای ذاتی خود نه تنها اجازه ایجاد کمترین تشکل به هیچ نیروی مردمی‌ای رو نمی‌دهد، بلکه این نظام حتی تحمل تحزب اقشار مختلف طبقه حاکم (به شکلی که در یک نظام سرمایه‌داری مترویل شاهدیم) رو هم ندارد، خوب چگونه با توجه به این واقعیت، عده‌ای چنین نقش رهبری‌کننده و متشکل‌کننده‌ای برای اصلاح‌طلبان حکومتی قایل می‌شوند؟ اصولاً با رجوع به خود واقعیات جامعه ما می‌توان دید که کسانی که برای جنبش توده‌ها تشکل و رهبری قایل می‌شوند یکی از سوبژکتیویستی‌ترین برخوردها را به نمایش می‌گذارند.

با در نظر گرفتن این واقعیات و ده‌ها فاکت مشابه دیگر آیا می‌توان ادعای رهبری موسوی بر جنبش توده‌ها را در طول این جنبش پذیرفت و از آن بدتر تحلیل‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی خود را بر اساس این دروغ استوار ساخت؟

(ب) ایده عدم شرکت طبقه کارگر در خیزش عمومی یکسال گذشته.

همونطور که اشاره کردم برخی از نیروها و جریان‌های سیاسی برای توجیه پاسیفیسم سیاسی خود جنبش عظیم مردمی یکسال اخیر رو ارتجاعی خواندند و یکی از دلایل مهم چنین تحلیل مشعشعانه‌ای رو هم "عدم شرکت طبقه کارگر" در این جنبش معرفی کردند.

اما آیا طبقه کارگر ما در این اعتراضات گسترده شرکت نکرد؟ در اثبات عدم صحت چنین ایده‌ای مراجعه به برخی از اسناد و شواهد موجود لازم است. البته در اینجا تأکید کنم که طبقه کارگر نیز مثل بقیه نیروهای خلقی با تشکل و صف مستقل خود نتوانست در این جنبش شرکت کند؛ و بحث در اینجا بر سر شرکت کارگران یعنی افراد طبقه کارگر در جنبش توده‌ای اخیر است :

در روزهای اول خیزش یک شرکت آلمانی فعال در تهران با مشاهده ابعاد خیزش توده‌ها و شرکت کارگران در تظاهرات و خطری که این کار بر کارکرد شرکت داشت، کارگران خود را تهدید کرد که در صورت شرکت در تظاهرات "اخراج" خواهند شد.

مورد دیگر مشاهده لیست شهدا و جانبازان خیزش توده‌ها ست که در آنها نشان داده می‌شود که بطور مشخص تعدادی از آنها کارگر و یا بیکارانی بوده‌اند که علی‌الاصول جزء ارتش ذخیره کار محسوب شده و به این اعتبار بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. مورد دیگر اسناد منتشره از سوی خود رژیم جمهوری اسلامی در هنگام تعطیلی بازداشتگاه مخوف کهریزک در اثر رسوایی ناشی از افشای بخشی از جنایات شنیع مزدوران در حق بازداشت‌شدگان است. در مصاحبه‌ای که خبرنگاری جمهوری اسلامی با یکی از افسران مسئول رسیدگی به وضع بازداشت‌شدگان تظاهرات‌های ضد رژیم در کهریزک می‌کند افسر نامبرده در جریان نقش آفرینی به عنوان دایه دلسوزتر از مادر اعتراف می‌کند که از تعداد ۱۸۵ نفر بازداشتی کهریزک بخش قابل توجهی کارگر وجود داشته‌اند که بدنبال دستگیری در جریان تظاهرات و انتقال به کهریزک شغل خود در کارخانه‌ها را از دست داده‌اند و اکنون دولت با بررسی شکایت ۳۰ تن از کارگران بازداشت‌شده در صدد بازگرداندن آنها به کارخانه‌هایشان است. او اضافه می‌کند که علاوه بر کارگران شاغل بازداشتی اکنون در صدد یافتن شغل برای بخش دیگری از بازداشت‌شدگان کهریزک می‌باشد که بیکار هستند. من برای جلوگیری از طولانی شدن بحث فعلاً به همین مثالها بسنده می‌کنم و وارد این بحث نمی‌شم که اصولاً در جامعه ایران جایی که نرخ بیکاری در بعضی استانها به ۴۰ درصد نیروی کار می‌رسد جایی که پدیده حاشیه نشینی و غوطه خوردن در فقر و ادبار و

بیکاری ابعادی وحشتناک پیدا کرده و طبق آمار دولتی بیش از نیمی از جامعه در زیر خط فقر به سر می برند باید کور بود تا مدعی شد که اصولاً کارگران و زحمتکشان، و حاشیه نشینان و بیکاران در شرایط بروز یک جنبش عظیم میلیونی در شهرهای بزرگ در آن شرکت نکرده اند.

واقعیت اینه که خیزش توده ای اخیر، یک جنبش توده ای خودبخودی و فاقد رهبری بود که در اثر فشار و رشد تضادهای طبقاتی ناشی از سه دهه اعمال دیکتاتوری خشن نظام سرمایه داری حاکم در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده ها به بهانه تقلب در انتخابات منفجر و در جامعه تحت سلطه ما جاری شد. جنبش توده های به پاخاسته اخیر، یک جنبش عمومی بود که همه اقشار و طبقات و ازجمله طبقه کارگر در آن شرکت داشتند. باز تأکید کنم که به علت سلطه یک دیکتاتوری عریان که تمامی تشکلهای صنفی و سیاسی را در هم شکسته است در این جنبش نه تنها طبقه کارگر بلکه هیچیک از اقشار و طبقات دیگر هم قادر نبودند تا به طور متشکل و با صف مستقل طبقاتی و شعارهای مشخص خود شرکت کنند و در شرایط خلاء رهبری، نیروهای ضد خلقی و ازجمله اصلاح طلبان حکومتی کوشیدند تا با استفاده از حمایتهای همه جانبه دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستها و مرتجعین که از رشد این جنبش و تعمیق و رادیکالیزه شدن آن در هراس بودند این جنبش را تحت سیطره و نفوذ خود درآورند. اما آنها در این هدف شکست خوردند. شدت خشم و نفرت انباشته شده از نظام ارتجاعی حاکم در قلب توده های بجان آمده و بویژه زنان و جوانان انقلابی موجب بروز آن چنان روحیات انقلابی و اعمال و شعارهای رادیکالی شد که خواب را از چشم گردانندگان نظام از هر جناح و دسته آن ربود و آنان را واداشت تا برای سرکوب این خیزش و حفظ نظام ارتجاعی شان از وحشیانه ترین شیوه های سرکوب از شکنجه و تجاوز گرفته تا شلیک به سوی مردم بیگناه و زیر گرفتن تظاهر کنندگان با استفاده از خودروهایشان استفاده کنند. سرانجام بر بستر خلاء یک رهبری متشکل و انقلابی در راس جنبش و سرکوب وحشیانه و جنون آسای رژیم جمهوری اسلامی امواج این خیزش عظیم توده ای فرو نشست، اما جمهوری اسلامی رسوا تر و بی پایه تر و بحرانی تر از همیشه به هیچ رو نتوانست اوضاع را به حالت پیش از وقوع این جنبش بازگرداند.

در اثر این جنبش نسیم مبارزاتی و فضای سیاسی جدیدی در سطح جامعه ما آغازیدن گرفت و روحیات جوانان ما را بسرعت عوض کرد. این خیزش مطابق اصل حاکم بر دوره های انقلابی بسرعت نسلی جدید از جوانان مبارز که در دوران همین رژیم بدنيا آمده اند را آموزش داد و در جریان عمل به مجموعه ای از روابط مبارزاتی و ابتکارات انقلابی در میان آنها شکل داد، تا با استفاده از تجارب این خیزش خود را برای نبردهای بزرگتر و خونین تر آینده بر علیه دشمنانشان آماده کنند. در اثر فضایی که این جنبش ایجاد کرد برغم دیوار اختناق حاکم بر جامعه بر گرایش عمومی توده های تحت ستم به طرف نیروهای انقلابی و سرنگونی طلب افزوده شد. خیزش میلیونی مردم تحت ستم ما که قریب به یکسال طول کشید نشان داد که تضادهای عمیق طبقاتی در جامعه ما چگونه زمینه های انقلاب را در قعر جامعه پروراند و تنها اعمال یک دیکتاتوری سیستماتیک و وحشیانه است که در مقابل این امواج انقلابی و نیاز به تغییر مقاومت می کند. به همین اعتبار، این جنبش بر ضرورت مبارزه ای قهر آمیز برای شکستن سد این دیکتاتوری تأکید کرد. این جنبش برغم عدم بهره بردن از یک رهبری انقلابی، چهره خون آشام رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را چه در سطح داخلی و چه در افکار بین المللی هر چه بیشتر و روشنتر به نمایش گذارد و تضادهای بین غارتگران حاکم را تشدید نمود و توده های ما صدای خرد شدن استخوانهای فرتوت نیروهای ضد خلقی در مقابل قدرت دوران ساز خود را شنیدند. وبالاخره این جنبش سریعتر و بهتر از هرگونه تحلیل و تئوری پردازی نیروهای سازشکار و راست، راه اصلی مبارزه با دیکتاتوری حاکم را در مقابل مردم نهاد و عوامفریبی پنهان شده در پشت دستگاه های گفتمان سازی و نهادهای اطلاعاتی را در

ستایش از "اصلاح طلبی" و نکوهش "انقلاب" و "قهر" را افشا کرد. پته اصلاح طلبان حکومتی را بر آب ریخت و اوج رسوایی آنان و اهداف ضد مردمی شان را در جریان تظاهرات ۲۲ بهمن به نمایش گذارد.

بدون شک بدون مبارزات قهرمانانه نسل انقلابی دهه ۶۰ و تجارب بجا مانده از آن، جنبش توده ای اخیر نمی توانست بوجود بیاید و بدون این خیزش دلاورانه و تجارب ناشی از آن، راه برای پیشروی و سرانجام پیروزی نهایی مبارزات آتی کارگران و زحمتکشان ما نیز هموار نمی شد.

با سپاس از حوصله ای که در شنیدن حرفهای من به خرج دادید اجازه بدهید یکبار دیگر یاد تمامی عزیزان، برادران و خواهران و مادران و پدران و رفقای گرانقدر خود را یاد داریم که با سری افراشته در آن تابستان خونین در مقابل جلاد ایستادند و در سخت ترین شرایط با تحقیر مرگ این ترانه را سرودند که:

ای جلاد!

.....

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما

یک روز بی گمان

سر می زند زجایی و خورشید می شود!!